

یغما

شماره مسلسل ۱۴۱

سال سیزدهم

فروردین ماه ۱۳۳۹

شماره اول

ایران را از یاد نبریم

سال‌دیگر بر ایران سپری شد. در عمر کشوری که چند هزار نوروز را جشن گرفته است، گذشت يك سال بس ناچیز می‌نماید. بر همین دامنه البرز، در همین خاک ری، سال نو در چه روزهای غم‌آلود یا شادی‌آوری آغاز گردیده، چه بیم و امیدها برانگیخته! بهارهایی با کامروائی و سربلندی و سبزبختی فراز آمده و بهارهایی با ماتم و خاموشی و شرمساری. لیکن همه این روزهای شاد و ناشاد بر ایران که هرسال گذشته است، و ایران برغم همه حادثات، برغم همه افتادنها و برخاستنهایش هنوز زنده است. من در قعر ضمیر خود احساسی دارم، چون گواهی گوارا و مبهمی که گاه بگاه بردل می‌گذرد؛ و آن اینست که رسالت ایران به پایان نرسیده است، و شکوه و خرمی او باو باز خواهد گشت. من یقین دارم که ایران می‌تواند قد راست کند، کشوری نام آور و زیبا و سعادت‌مند گردد، و آنگونه که درخور تمدن و فرهنگ و سالخوردگی اوست، نکته‌های بسیاری به جهان بیاموزد. این ادعا، بی‌شک، کسانی را به لبخند خواهد آورد؛ گروهی هستند که اعتقاد به ایران را اعتقادی ساده لوحانه می‌پندارند،

لیکن آنانکه ایران را می‌شناسند هیچ گاه از او امید برنخواهند گرفت .
 ایران سرزمین شکفت آوری است . تاریخ او از نظر رنگارنگی و کونا کونی کم نظیر است . بزرگترین مردان و پست‌ترین مردان در این آب و خاک پرورده شده‌اند ، حوادثی که بر سر ایران آمده بدانگونه است که درخور کشور پرگزیده و بزرگی است ؛ فتح‌های درخشان داشته است و شکست‌های شرم آور ، مصیبت‌های بسیار و کامروائیهایی بسیار . کوئی روزگار همه بلاها و بازیهای خود را بر ایران آزموده است ؛ او را بارها تالاب پرتگاه برده و باز از افتادن باز داشته . ایران ، شاید سخت‌جان‌ترین کشورهای دنیاست ؛ دوره‌هایی بوده است که بانیمه‌جانی زندگی کرده ، اما از نفس نیفتاده ، و چون بیماری که می‌خواهند نزدیکان خود را بیازمایند ، درست در همان لحظه که همه از او امید بر گرفته بودند ، چشم کشوده است و زندگی را از سر گرفته .

برغم تلخ کامیها ، ما حق داریم که به کشور خود بنازیم . کمر ما در زیر بار تاریخ خم شده است ولی همین تاریخ به ما نیرو می‌دهد و ما را باز می‌دارد که از پای درافتیم . کسانی که در زندگی خویش رنج نکشیده‌اند سزاوار سعادت نیستند . تراژدی همواره در شائب سرنوشت‌های بزرگ بوده است . ملت‌ها نیز چنین‌اند . آنچه ملتی را آبدیده و یخته و شایسته احترام می‌کند ، تنها فیروزبهارگردن‌فرازیهای او نیست ، مصیبت‌ها و نامرادیهای او نیز هست . از حاصل دورانهای خوش و ناخوش زندگی است که ملتی شکیبائی و فرزانیکی میآموزد . قوم ایرانی در سراسر تاریخ خود از اندیشیدن و چاره‌جستن باز نایستاده . دلیل زنده بودن ملتی نیز همین است . آنهمه مردان غیرتمند ، آنهمه گوینده و نویسنده و حکیم و عارف ، آنهمه سرهای ناآرام ، پرورده این آب و خاک‌اند . به‌تولای نام ایشان است که ما به ایرانی بودن افتخار می‌کنیم . چه موهبتی از این بزرگتر که کسی بتواند فردوسی و خیام و حافظ و مولوی را بزبان خود آنان بخواند ؟ و برای آنکه بتوان آنان را تا مغز استخوان احساس کرد ، همان بس نیست که فارسی بیاموزند ، باید ایرانی بود . هموطن مردانی چون بهرام چوبینه و یعقوب لیث و ابو مسلم خراسانی و جلال‌الدین خوارزمشاه بودن ،

مایهٔ تسلی و غرور دلپذیری است. نباید بگذاریم که مشکلاتی گذرنده و نهبیهای
 زمانه، گذشته را از یاد ما ببرد. ما امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند آنیم که از
 شکوه و غنای تاریخی خود الهام بگیریم، زیرا در آستانهٔ تحولی هستیم. خوشبختانه
 ضربه‌هایی که بر سر ایران فرود آمده است، هرگز بدانگونه نبوده که او را از گذشته
 خود جدا سازد. حملهٔ تازیان، شاهنشاهی ساسانی را از هم فروریخت، کاخ‌ها خراب شد
 و گنج‌ها بر باد رفت، اما روح ایرانی مستحضر نگردید. ایران طی قرن‌ها بدست
 فرمانروایان غیر ایرانی حکم‌گزاری شده است، ولی چه باک؟ عرب و ترك و غز و
 مغول و تاتار چون میهمانانی بودند که چندصباحی بر سر سفرهٔ ایران نشستند، اینان
 آمدند و رفتند، بی آنکه بتوانند ایران را با خود ببرند. در همان زمانهایی که پیکر
 ایران لخته لخته شده بود و هریارهٔ آن در سلطهٔ حاکم خودی یا بیگانه‌ای بود،
 روح او پهناور و تجزیه ناپذیر مانده بود. ایران واقعی تا بدانجا گسترده می‌شد که
 تمدن و فرهنگ و زبان او در زیر نگین داشت. ایران همواره استوارتر و ریشه‌دارتر
 از آن بوده است که به نژاد یا مسلک سلطان یا خان یا فاتحی اعتنا کند؛ قلمرو ایران
 قلمرو فرهنگی بوده و تمدن و زبان، مرزهای او را مشخص می‌داشته است. تاریخ
 جاودانی هر ملتی، تاریخ تمدن و فکر اوست؛ مابقی وقایع گذرنده‌ای هستند که
 ارزش آنها سنجیده نمی‌شود مگر در کمکی که به بهبود زندگی و تأمین رفاه مردم
 زمان خود کرده‌اند. تاریخ واقعی، تاریخ سیر بشریت بسوی ارتقاء است. از اینرو،
 ما چون به گذشتهٔ خود نگاه می‌افکنیم، چندان بدان کاری نداریم که در فلان عهد
 چه کسی برای ایران فرمان میرانده، یا مرزبانان ایران در کدام خط پاسداری میکرده‌اند.
 سیر معنوی قوم ایرانی و جنبش‌ها و کوششهای او برای ما مهم است. ما دوران اعتلای
 ایران را دورانی میدانیم که تمدن و فرهنگ به شکفتگی گرائیده، دوران انحطاط
 و را دورانی میدانیم که تمدن و فرهنگ دستخوش رکود و فساد گردیده. فی‌المثل
 سراسر سامانی بمراتب درخشان‌تر از دوران نادرشاه افشار است. وزیران خاندان صفوی،
 رای ایران بیشتر از سود آنان مینماید.

اظهار نظرهای پراکنده، گاهی غرض آلود و احياناً نادرست دربارهٔ تاریخ ایران،

مردم کشور ما را در تقویم ارزش وقایع تاریخی کمراه کرده‌است. در گفتگو با بسیاری از « روشنفکران » کنونی ، غالباً بایستی از این دو عقیده متناقض نسبت به گذشته ایران روبرو می‌شویم: گروهی همه فضایل قوم ایرانی را در همه دورانها انکار می‌کنند ، شاید تجربه‌های تلخی که در عمر خود اندوخته‌اند آنها را در اتخاذ این عقیده یاری کرده است . گروهی دیگر با تعصب و غلو به سوابق تاریخی ای مینازند که چندان شایسته نازش نیست . این امر که خشایارشا بر دریا تازیانه زد یا شاپور کتف اعراب را سوراخ کرد ، یا نادر تا قلب هندوستان پیش رفت ، برای کودکان دبستان روایتی دلنشین میتواند بود ، اما بخودی خود برای قوم ایرانی مایه مباهاتی نیست . اگر سره‌ها و ناسره‌های تاریخ از هم جدا شده بود ، این عقیده ناروا در میان عده‌ای شیوع نمی‌یافت که برای هم‌آهنگی با دنیای جدید باید از گذشته خود بی‌سریم و لای لای افتخارات پیشین که ما را در خواب نگاه داشته از گوش بدر کنیم . اگر منظور از افتخارات پیشین کشور گشائیه‌ها و یا شقاوتهای بعضی از امیران قدیم ایران است ، پس باید گفت که هیچ تاریخی در جهان در خشانتر از تاریخ قوم مغول نیست . اما اگر مقصود سرمایه‌های معنوی و فرهنگی است ، چون آنها را از دست به‌نهییم دیگر برای ما چه خواهد ماند ؟ آنگاه ما خواهیم ماند و سرزمینی ناآباد ، با مستی مردم فقیر ورنجور که سرهائی دارند انباشته از اوهام و خرافات و دستهای کسه تنها هنر آنها بیل‌زدن است .

اگر گمان بریم که کهنگی کشور ایران مانع می‌گردد که ما نو شویم و با نیازمندیهای دنیای امروز هم‌آهنگی یا بیم ، اشتباه بزرگی است . برعکس ، گذشته بارور کشور ما پایه محکمی است برای آنکه ستونهای آینده بر آن قرار گیرد . ماهر چه در اقتباس تمدن و علم و فن جدید بیشتر بکوشیم ، بیشتر احتیاج خواهیم داشت که از گذشته خود مدد و نیرو بگیریم برای آنکه پایمان نلغزد ، برای آنکه خود را نبازیم و سرگردان نشویم ، برای آنکه در دنیای ماشینی و بی‌نواخت و سرد ، احساس غربت و دلزدگی و ملال نکنیم . از سوی دیگر ، ذخائر فکری و معنوی کشور ما ، کارنامه چند هزارساله پدران ما و شرح مردانگیها و گوشش‌ها و خطاها و شکست‌ها و توفیق‌های

آنان ، ما را برمی انگیزد که ایران را بدانگونه که شایسته نام بلند او و مقتضای دنیای امروز است بسازیم . ایران سزاوار آنست که خوشبخت و سرفراز باشد ، و برای آنکه خوشبخت و سرفراز گردد ، باید هم به خود وفادار بماند و هم به استیلاي علم بر جهان کنونی ایمان بیاورد و در آموختن آنچه نمی داند غفلت نوزد .

ما فرزندان کنونی ایران موهبت آنرا یافته ایم که در یکی از دورانهای رستاخیز این کشور زندگی کنیم ، این امر هم موهبتی است و هم مسؤولیتی گران بر شانه ما می نهد . نخستین نشانه توجه باین مسؤولیت آنست که امیدوار بمانیم و صبور باشیم . این گفته تولستوی را از یاد نبریم « نیروئی برتر از نیروی این دو جنگاور نیست : یکی زمان و دیگری شکیبائی »

محمدعلی اسلامی ندوشن



از کتاب « آزادی و حیثیت انسانی »

تألیف جمالزاده

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تنها آزادی .! علوم انسانی

از : کنستانس آکسالوف Constans Axalof

تنها گفتار آزاد

برای دروغ خطرناک است .

هرگز بیاری سران و امیرانی

که اقتدارشان بر پایه بندگی ملت است ، برنخیز .

هر جا بنده گی حکمفرماست

طنبان و بیچارگی سلطان است .

تنها آزادی است

که خامی و هوا خواه ما برضد طنبانست .